تحسین کردن

تحسین کسی به معنای دوست داشتن او برای کاری است که انجام می دهد.

من برادرم را به خاطر سخت کوشی تحسین می کنم.

کمک کردن

کمک به کسی کمک به او در مواقعی است که به چیزی احتیاج دارند.

دکتر پس از تصادف پسر به او کمک کرد.

تلاش کردن

تلاش برای انجام کاری ، سعی برای انجام آن کار است.

سعی می کنم انگلیسی یاد بگیرم.

قدرت

اقتدار قدرتی است که شخصی به دلیل موقعیت خود دارد.

پلیس در خیابانها اقتدار دارد.

پایتخت

پایتخت شهری مهم است که رهبران کشور در آن زندگی و کار می کنند.

ما برای اطلاع از دولت خود به پایتخت سفر خواهیم کرد.

همکاری کردن

همکاری به معنای همکاری با یکدیگر برای انجام کاری است.

دانش آموزان برای پاکسازی کلاس همکاری کردند.

دفاع کردن

دفاع از کسی یا چیزی محافظت از او در برابر حمله است.

سربازان از شهر در برابر مهاجمان دفاع کردند.

تخریب

تخریب صدمه ای به چیزی می زند که قابل رفع نیست.

پس از آتش سوزی بزرگ ، ویرانی های زیادی در شهر رخ داد.

بی نظمی

بی نظمی ، فقدان نظم یا یک آشفتگی کامل است.

میز معلم پر از برگه هایی بطور نامنظمی بود.

تقسیم

تقسیم عمل ساختن گروههای کوچکتر از یک گروه بزرگتر است.

نمودار دارای شش بخش بود که همگی دارای رنگهای مختلف بودند.

فعال کردن

توانا کردن یک شخص این است که انجام کاری را برای او امکان پذیر کنید.

داشتن کلید به ما امکان می دهد در را باز کنیم.

ناامید کردن

ناامید کردن این است که از تحقق خواسته شخصی جلوگیری کنید.

دستگاه من را ناامید کرد زیرا من نتوانستم آن را تعمیر کنم.

حکومت کردن

حاکمیت به معنای کنترل تجارت عمومی یک کشور ، ایالت یا شهر است.

ایالات متحده از کاخ سفید اداره می شود.

فراوانی

داشتن مقدار زیادی چیز به معنای داشتن بیش از نیاز است.

مدرسه کتابهای زیادی برای خواندن دانش آموزان داشت.

تسکین دادن

تسکین کسی به این معنی است که احساس درد کمتری داشته باشد.

دارو پسر بیمار را تسکین داد.

شهرت، آبرو

شهرت ، عقیده ای است که مردم در مورد شخصی دارند.

دکتر به کمک به مردم شهرت داشت.

سلطنتی

رویال چیزی را توصیف می کند که متعلق به یک پادشاه یا ملکه باشد.

پادشاه بر تخت سلطنت نشست.

برده

برده شخصی است که آزاد نیست و باید برای شخص دیگری کار کند.

غلام در تمام طول روز بسیار سخت کار کرد.

تقلا کردن – درگیر شدن

تقلا کردن یعنی مبارزه با کسی یا چیزی.

بچه ها برای اسباب بازی با یکدیگر درگیر شدند.

احمق

وقتی کسی احمق است ، هوش کافی ندارد.

او حرف احمقانه ای زد که همه از او عصبانی شدند.

مدت ها پیش مردی زیرک به نام بارتلبی اوبویل وجود داشت. در دوران کودکی توسط خانواده سلطنتی به عنوان برده نگهداری می شد. او کودکان دیگر را می دید که بازی می کنند ، اما او همیشه مجبور بود کار کند. این او را بسیار ناامید کرد. اما او احمق نبود و می خواست همه چیز را تغییر دهد.

سپس یک روز برای سلطنت در پادشاهی مبارزه شد. تفرقه بین مردم به وجود آمد و گروهی علیه گروه دیگری جنگیدند تا ببینند چه کسی پادشاهی را اداره می کند. در پادشاهی بی نظمی وجود داشت. بارتلبی فرار کرد. او جنگ و ویرانی زیادی دید. بسیاری از مردم چیزی برای خوردن نداشتند. بارتلبی تصمیم گرفت به آنها کمک کند. او به آنها کمک می کرد تا غذا تهیه کنند. اما چگونه؟

بارتلبی برای یافتن پاسخی به پایتخت رفت. در آنجا با شخصی به نام گیلیام آشنا شد. گروهی از مردان اقدام به آزار گلیام کردند. بارتلبی از او دفاع کرد. سپس ، او برای رفع گرسنگی خود مقداری غذا به گیلیام داد. پس از آن ، این دو دوست شدند. آنها از ثروتمندان غذا می گرفتند و به فقیر می دادند.

به زودی افراد دیگری با آنها همکاری کردند. کار با هم آنها را قادر به گرفتن غذای بیشتر می کرد ، اما آنها فقط از افرادی که مقدار زیادی غذا دارند غذا می گرفتند و آنها همیشه به کسانی که هیچ غذایی نداشتند می دادند. به همین دلیل ، بارتلبی در سراسر پادشاهی شهرت یافت. حتی امروز بسیاری از مردم او را به خاطر کمک به فقرا تحسین می کنند.